

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخنرانی پنج‌شنبه، ۳۱ مرداد ۱۳۹۲

آیه مورد بحث

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

ریشه‌ی ارتکاب گناه و توبه‌ی مکرر در انسان‌های با ایمان

مجهول بزرگی بین متدینین وجود دارد، که کمتر به دنبال پیدا کردن ریشه‌ی آن هستند. آن مجهول بزرگ این است که بعضی از افرادی که ایمان به خدای متعال و روز قیامت دارند، هم زیاد مرتکب گناه می‌شوند و هم زیاد توبه می‌کنند. به عبارت دیگر مردمی که واقعا متدین هستند، اما در عملکرد پاکیزه نیستند، بعد از ارتکاب گناه، از گناه کردن خود پشیمان می‌شوند. در هنگام توبه، توبه‌ی آن‌ها حقیقی است، ولی بعد، آن توبه را می‌شکنند. اگر انسان ریشه‌ی این وضعیت را مورد توجه قرار بدهد، شاید به فکر درمانش بیافتد.

ریشه‌ی این وضعیت این است که در باطن این افراد دو فرمانده وجود دارد. فرمانده‌ی اول، عقل است که صاحب خود را به کارهای خوب و اعمال مثبت و عمل صالح وادار می‌کند. فرمانده دوم، بعد مادی و حیوانی او است. همان گونه که حیوانات به لذات طبیعی حیوانی توجه می‌کنند، انسان هم هنگامی که تصمیم می‌گیرد، عمل ضد ارزشی خود را انجام دهد، آن فرمانده دوم از باطن او فرمان می‌دهد و دست و پا و اعضا اطاعت می‌کند و عمل می‌کند.

برخی از انسان‌ها بعد از انجام عمل ناسالم و نادرست پشیمان نمی‌شوند، یعنی در آن‌ها نفس لؤامه وجود ندارد. یک نیرویی در آن‌ها نیست که وقتی که مرتکب خلاف شدند، پشیمان شوند و نزد خود شرمنده باشند. کار این گروه مشکل است و مورد بحث ما نیستند. گروه مورد بحث، کسانی هستند که کار خوب می‌کنند و نسبت به تکالیف شرعی خود مانند نماز و روزه مقید هستند، اما باز هم به لغزش مبتلا می‌شوند. این افراد از کار خوب خود واقعا خوشحال می‌شوند و وقتی کار بد مرتکب می‌شوند، واقعا شرمنده و پشیمان هستند. توبه‌ای هم که بعد از این کار بد و زشت می‌کنند، توبه‌ی حقیقی است. یعنی نمی‌خواهد خود را فریب دهد. با گذشت زمان شرائطی به وجود می‌آید که او کار خلاف را تکرار می‌کند.

سال‌ها قبل با فردی که شغل او قصابی بود برخورد کردم که می‌گفت، مبتلای به شرب خمر است و دوستانی دارد که در این زمینه با او همکاری می‌کنند. چندین بار پشیمان شده و از حق تعالی طلب بخشش کرده بود. اما دوستان او دوباره او را به آن مسیر دعوت کرده بودند. او نمی‌فهمید که وقتی که دوستانش با مراجعه به منزلش، او را دعوت به همراهی می‌کنند، در واقع شیطان است که او را ترغیب می‌کند که جواب مثبت به این دوستان بدهد. اگر شیطان نبود، بدون ناراحتی در اطاق می‌نشست و به درخواست آن‌ها بی‌توجه بود.

در چنین انسانی عقل و فطرت توحیدی وجود دارد، زیرا بعد از ارتکاب عمل خلاف، نزد خود و خدای خود که خالق او است، پشیمان و شرمنده می‌شود و با او عهد می‌بندد که در آینده از تکرار آن کار خودداری کند. خدای متعال را بالفطره قبول دارد و می‌داند که مخالفت کردن با او عمل خلافی است و انسان نمی‌پسندد که با خالق و مولای خود پیمانی ببندد و در آن پیمان تخلف کند. خودش نمی‌فهمد که چرا آن توبه‌ای که بین خود و خدای خود بسته بود، به این راحتی شکسته شد و دوباره مبتلا شد. این یک واقعیت است که خودش اقرار می‌کند، اما علتش را نمی‌داند.

دو بعدی بودن انسان، علت تکرار گناه و توبه‌ی مکرر

علت این امر این است که انسان را خدای متعال دو بعدی خلق کرده است. یک بعد، بعد معنوی و ملکوتی است که "یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی". وقتی مردم سؤال کردند که اگر ما غیر از این بدن چیز دیگری هم داریم که روح نامیده می‌شود، آن روح چیست؟ آیه‌ی کریمه جواب داد که برای این سؤال نسبت به سؤال کننده‌ها جوابی نیست، فقط بگو: "قل الروح من امر ربی". اگر خدای متعال می‌خواست که انسان را تنها با این بعد ملکوتی و چنین روحی خلق کند و برای او زندگی درست کند و در این دنیا بیاید، با فرشته فرقی نداشت. فرشته، حق تعالی را به نوعی تسبیح می‌کرد و این موجود هم به نوعی دیگر تسبیح می‌کرد. در صورتی که برای موجودی، که تنها دارای بعد معنوی باشد، اختیار و قدرت انتخاب خوب و بد، دیگر مفهوم ندارد. به مقتضای همان روحی که از امر ربّ است و حق تعالی به او عطا کرده، همیشه اطاعت می‌کند و این وضعیتی که الان برای انسان‌ها وجود دارد، ایجاد نمی‌شود.

کارهای خوب و اعمال صالحه و اذکار و اوراد و عبادات موجود تک بعدی، مثل عبادات فرشتگان که بسیار زیاد است، از لحاظ ارزش خیلی زیاد نیست. فرشته غیر از اطاعت، رکوع و سجود، راه دیگری ندارد. در باطن او فرمانده‌ای وجود ندارد که او را به سوی تخلف و رسیدن به چیزهایی لذیذتر و شیرین‌تر و جالب‌تر و پر جاذبه‌تر، تشویق کند. در دعای ابی‌حمزه‌ی ثمالی حضرت سجاد صلوات الله علیه به خدای متعال عرض می‌کند که نفس من تسویل کرد. "سؤلت لی نفسی"، یعنی نفس مرا فریب داد. مثل زرگری که نقره را آب طلا بدهد و به اسم طلا بفروشد. این شیء در ابتدا برای بیننده‌ها و خود شخص جاذبه دارد، ولی پس از مدتی رنگ آن برمی‌گردد. تسویل مورد اشاره حضرت سجاد صلوات الله علیه برای موجودی است که نفس دارد. فرشته نفس حیوانی ندارد. همه‌ی وجود او همان نیروی باطنی عقلانی است که او را به اطاعت حق تعالی دعوت می‌کند.

دعاهایی که از ائمه‌ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین به دست ما رسیده است، اصول اعتقادی ما است. در این دعای شریف به این نکته اشاره شده است که فرزند آدم ابوالبشر، با فرشتگان حق تعالی فرق دارد و آن فرق این است که در یک وجود او دو فرمانده، یعنی عقل و نفس وجود دارد. حضرت صادق صلوات الله علیه در تعریف عقل فرمود: "ما عُبدَ به الرحمن و اکتسبَ به الجنان". این همان مفهوم عملکرد فرشتگان حق تعالی است. گاهی عقل قوی‌تر می‌شود و گاهی نفس قوی‌تر می‌شود. حکومت و بعد اجرایی هر کدام که قوی‌تر بشود، وسیع‌تر می‌گردد.

منظور از عقل مورد اشاره‌ی روایات

گاهی از اوقات افراد عوام تصور می‌کنند که وقتی گفته می‌شود، که هر چیزی که عقل به آن حکم کرده، شریعت مقدس هم بر طبق آن حکم می‌کند، منظور این است که دستورات اسلام را با عقل خود بسنجند. در حالی که این افراد باید بدانند که عقل آن‌ها کامل نیست. عقل کامل در مرحوم آقا شیخ عباس قمی محدث رضوان الله تعالی علیه بود. او انزجار نسبت به گناه را با انزجار طبیعی انسان نسبت به مدفوع مقایسه می‌کند. یعنی قطع نظر از حکم شرعی، گناه عفونتی دارد که طبیعت انسان نمی‌پسندد. او به برکت تزکیه‌ی نفس خود و اطاعت مطلق از حق تعالی و دور نگاه داشتن خود از گناه، وضعیتی پیدا کرده بود که همیشه عقلش حاکم بر بدنش و اعضای آن بود.

از نظر خلقت دو نوع حکومت در انسان خلق شده است، یکی حکومت عقل و دیگری حکومت نفس، ولی هنگامی که انسان به این دنیا آمده است، می‌تواند به گونه‌ای برنامه اجرا کند که به حاکم اول یعنی عقل، آن قدر قدرت دهد که حاکم دوم فرصت به میدان آمدن و فرماندهی نداشته باشد. اگر یک نفر چهل روز به جایی برود که آن جا گناهکار علنی وجود نداشته باشد و چشم او گناه نبیند، روحیه‌ی این شخص با چهل و یک روز قبل که به این محیط وارد نشده بود، فرق دارد. روح لطیف و روشن شده است و فرماندهی نفس که چهل و یک روز قبل او را وادار به کار خلاف می‌کرد

ضعیف شده است. این قانون تکوینی، مخلوق حق تعالی است و در هر انسانی وجود دارد. یک انسان بعد عقلانی و بعد الهی خود را آن قدر تقویت می‌کند که آقا شیخ عباس می‌شود، یک انسان هم نعوذ بالله آن قدر غفلت از حق تعالی و قیامت پیدا می‌کند که اگر شامه‌ی کسی شامه‌ی برزخی باشد، عفونت را از وجود او احساس می‌کند.

علاقه به انسان‌های خوب، نتیجه‌ی تکوینی تقویت بعد عقلانی و الهی

اگر انسان بعد عقلانی و الهی را تقویت کند، تکوینا انسان‌های خوب را دوست دارد و تکوینا از انسان‌های بدکار بدش می‌آید. این فرد نمی‌تواند منافق باشد. خوب واقعی را دوست دارد و از بد واقعی هم بدش می‌آید. در این آیه از سوره‌ی مبارکه‌ی مجادله خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: کسی را پیدا نمی‌کنی که به خدای متعال و قیامت ایمان آورده باشد و در عین حال انسان‌های گناهکار و دور از خدا را واقعا دوست داشته باشد. این امر محال است، زیرا دل انسان بیش از یک ظرفیت ندارد، هرچند این ظرفیت کم یا زیاد باشد. امکان ندارد که این ظرف از محبت و ایمان به حق تعالی پر باشد و در عین حال از محبت به کسانی که هیچ فضیلتی ندارند، انباشته شود و به دنبال دوستی با آن‌ها رود.

گاهی از بعضی افراد شنیده می‌شود که می‌گویند: مدت‌ها شخصی را می‌شناختم، ولی هیچ‌گاه او را دوست نداشتم. پس از سال‌ها فهمیدم که او به یک کار خلافی مبتلا بوده است. شخصی می‌گفت که هرگاه می‌خواهم به طرف فلانی بروم، از باطن خود از این رفتن نهی می‌شوم. نفاق از این جا درست می‌شود. اگر انسان در خداشناسی محکم باشد و چشم دل او باز باشد که خوب را خوب و بد را بد ببیند، نسبت به افراد بد از باطن خود احساس تنفر می‌کند، هرچند نتواند دلیل این نفرت را توضیح دهد.

بعضی افراد می‌گویند که ما می‌خواهیم دوست خوب پیدا کنیم، اما عقلمان نمی‌رسد و بعد از چند سال می‌فهمیم که دوست ما دارای چند اشکال بوده است. این افراد در پله‌ی اول، یعنی ایمان به خدای متعال و روز قیامت ضعف دارند و به یقین و به اطمینان نرسیده‌اند. زیرا اگر به اطمینان برسند، چشم دل باز می‌شود و خوب را خوب و بد را هم بد می‌بیند. اگر کسی بد را بد دید، تمایلی به رفاقت با او ندارد.

نقل خوابی در ارتباط با مبارزات امام رضوان الله تعالی علیه

روز چهل و یکم بعد از وفات مرحوم آیت الله العظمی بروجردی به منزل مرحوم آیت الله آقاسید محمد علی سبط رضوان الله علیه رفتم. در آن جا سید بزرگواری از بزرگان دزفول، که هفتاد یا هفتاد و پنج ساله بود، حضور داشت. ایشان وقتی متوجه شد که من از شاگردهای مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه هستم، فرصت را غنیمت شمرد و خوابی را که ده بیست سال قبل از آن، در مورد امام دیده بود، نقل کرد.

او گفت: خواب دیدم که در بیابانی هستم و جمعیت بسیاری دایره‌وار جمع شده‌اند و مرکز دایره هم خبری است که از دور نمی‌بینم. جمعیت را کنار زدم تا به وسط رسیدم. در آن میان دایره‌ای با قطر ده پانزده متر، خالی از جمعیت بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشتند و شخصی که مجرم بود در کمال ذلت، در آن جا ایستاده بود. نگاه کردم و دیدم که محمد رضای پهلوی است. حضرت به مردم فرمودند: آیا کسی هست که حد خدا را بر این جاری کند؟ کسی جواب نداد. حضرت دوباره فرمودند. باز هم کسی جواب نداد. بار سوم همین جمله را بلندتر فرمودند. ناگهان دیدم که مقام رسالت متوجه به دور شدند. دیدم که جمعیت عقب زده می‌شود و مثل این که کوچه باز می‌شود. هنگامی که به پنج شش صف اول رسید، دیدم حاج آقا روح الله خمینی است.

ایشان به حضرت سلام کرد. حضرت جواب دادند. عرض کرد یا رسول الله من حاضرم که حد خدا را بر او جاری کنم. حضرت شمشیری را که در دست داشتند به او دادند. این آقا با یک ضربت سر را از بدن جدا کرد. سر به زمین

افتاد و بدن بی سر به مرحوم امام حمله کرد و با هم درگیر شدند. چند مرتبه یکدیگر را به زمین زدند. دیدم حاج آقا روح الله با نوک انگشتان دست راست خود به شکم او ضربه‌ای زد که دست به شکم او فرو رفت و امعاء و احشاء را با پنجه بیرون کشاند. جسد افتاد. من از خواب بیدار شدم. او اضافه کرد که من و امام هر دو شاگرد مرحوم آیت الله حائری بودیم و با این که چند سال به یک درس می‌رفتیم، با هم سلام و علیک پیدا نکردیم، چون من از اول، وقتی که به چهره‌ی ایشان نگاه می‌کردم او را تلخ و نجس می‌یافتم. آن سید محترم و آبرومند و محاسن سفید، که به گفته‌ی آقای سبط بی‌کم و زیاد حرف می‌زد، در هنگام نقل این خواب اظهار ارادت به امام نمی‌کرد و ارادت هم نداشت.

ظاهراً آن سید بزرگوار مقید نبود که این خواب را کسی بداند، زیرا چند روز بعد که درس‌ها شروع شده بود، من به قم مشرف شدم و به زیارت مرحوم آقای سید مرتضی پسندیده رضوان الله تعالی علیه رفتم. ایشان فرمود که من هفت سال از امام سنم بیشتر بود و پس از فوت پدر، سرپرستی امام را که کمتر از ده سال سن داشت، به عهده گرفتم. وقتی برای مرحوم آقای پسندیده خواب را نقل کردم، ایشان منقلب شد. در کمتر از یک ساعت این خواب در بیت و اطراف بیت پخش شد. تعبیر کردند که فرو کردن انگشت‌ها به شکم و بیرون کشیدن امعاء و احشاء، نوشتن اعلامیه‌ها با انگشت‌ها بوده که موجب افشاگری می‌شده است.

لطافت بیشتر روح، موجب عملکرد محکمتر و نظرات قوی‌تر

ما اگر پنجاه شصت درصد رعایت ربوبیت حق تعالی جل شأنه را بکنیم، طبق روایات عنایت او به گونه‌ای شامل حال ما می‌شود که گوشه‌ی چشم دل ما را باز می‌کند و در تشخیص‌ها و حرف‌های خود کمتر اشتباه می‌کنیم. هر چه روح لطیف‌تر و تمیزتر بشود عملکرد آن محکمتر و اطمینان به نظرات آن هم قوی‌تر می‌شود. حکمت خدای متعال اقتضا کرده که ما را دو بعدی خلق کرده است، اما خوب و بدهای بسیار و آثار اعمال زیادی را به ما معرفی کرده است. واقعا اگر کسی بخواهد بداند که خدای او چقدر به فکر او است، قرآن و روایات را نگاه کند. او درمی‌یابد که بی‌حساب نصیحت و موعظه شده است و به انسان فراوان هشدار داده شده است که مراقب باش که شیطان فریب ندهد. امام چهارم صلوات الله علیه می‌فرماید: "سولت لی نفسی"، نفس من را فریب داد.

اگر چهره‌ی فردی را بر خلاف ماهیت درونی آن تزیین کنند، برای هر کسی قابل فهم نیست. حق تعالی با عدل خود با ما رفتار نکرده، بلکه فضل را هم گذرانده است. اگر انسان این نکات را در توحید و در عملکرد حق تعالی بفهمد، از بیرون وجود، به واعظ احتیاج زیادی ندارد. جامعه‌ای که با سرعت به طرف بدی و تباهی می‌رود، از اول عقل خود را زندانی کرده و کنار گذاشته است. نباید تصور کرد که می‌توان تا سی سالگی به فرمان نفس توجه کرد و پس از آن اصلاح شد، زیرا نفس اماره‌ی بالسوء قبل از سی سالگی تسلط خود را بر فرد کامل می‌کند. در قم انسانی که محکوم به اعدام شده بود، هیچ ترسی نداشت، زیرا یقین داشت بعد از مرگ هیچ خبری نیست.

قرآن به اشاره می‌فرماید: "اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا". از طرف دیگر کسانی هم بوده‌اند که سلمان نبودند، اما در زمان خود شخص غریبه‌ای را می‌دیدند و با ندای باطن خود متوجه می‌شدند که او کیست. مرحوم حاج آقا می‌فرمود، شصت هفتاد سال قبل، در بعضی از محله‌های تهران، مردم پیش از محرم تا آخر ماه صفر منازل خود را سیاه‌پوش می‌کردند. یک غسل هم می‌کردند. فطرت توحیدی آن‌ها آن قدر قوی بوده که ده ماه ابتلای به کارهای خلاف، روحشان را خشن نمی‌کرده است که درکی نداشته باشند. همین کار، این‌ها را از عذاب نجات می‌دهد. به عکس انسان‌هایی هم دیده می‌شوند که در ماه مبارک رمضان دو برابر خلاف می‌کنند. این‌گونه افراد را خدای متعال نمی‌آمرزد، زیرا با حق تعالی جنگ دارند. مرحوم حاج آقا می‌فرمود آموزش کار سختی نیست. شرط آن این است که جنس انسان، جنس مصلحه باشد و جنس منازعه و جنگ نباشد.